

نرمالیزم روسی و تناقض های فلسفی

ی. ر. دیدگاه های دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

معمد... سن شاه کویی

سرشناسه : شاهکونی، محمدحسن، ۱۳۳۵ -
 عنوان و نام پدیدآور : فرمالیسم روسی و تناقض‌های فلسفی / محمدحسن شاهکونی.
 مشخصات نشر : تهران: رسانش نوین، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری : ۱۲۰ ص.
 شابک : 978-600-6826-78-3
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 نوع : شکل‌گرایی (نقد ادبی)
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۲ش۸ش / PN۹۸
 رده بندی دی : ۸۰۱/۹۵
 شابک کتاب اساسی ملی : ۲۵۱۳۳۹۵



بهار شمالی، شرکت شیرازی، پلاک ۷، واحد ۲.
 تلفن: ۰۹۱۲ ۱۳۰ ۹۱۳۱ - ۵۳۰ ۵۳۶ / rasanesh.pub@gmail.com

فرمالیسم روسی و تناقض‌های فلسفی

نقدی بر دیدگاه‌های دکتر محمدرضا شاهکونی

محمدحسن شاهکونی

طرح جلد: فرشاد علی‌نژاد

صفحه‌آرایی: علیرضا علی‌نژاد

ناشر: رسانش نوین

لیتوگرافی: فیلم‌گرافیک

چاپ: متین

صحافی: ولیعصر

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۸۲۶ - ۷۸ - ۳

قیمت ۶۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌گفتار.....
۱۵	فرمالیسم روسی و شفيعی کدکنی.....
۴۳	نقدی بر کتاب رستاخیز کلمات اثر شفيعی کدکنی.....
۵۷	فرمالیسم روسی و تناقض‌های فلسفی.....
۷۹	«فلسفه زبان» بر ضد واقعیت.....
۹۰	بر تولد برشت هیچ سنجیتی با فرمالیسم روسی ندارد.....
۹۵	کانت و زیبایی‌شناسی فلسفی.....
۱۰۱	مقوله سرکشی یا تحول‌خواهی در زیبایی‌شناسی کانت.....
۱۰۸	زیبایی‌شناسی و شناخت فلسفی.....
	نگاهی به دیباچه کتاب نقد قوه حکم اثر کانت.....

پیش‌گفتار

شاید بعضی از اشخاص دانا به‌خاطر انتظاری که از استاد شفیع کدکنی دارند، فکر کنند که بهر بود و نبود اگر هیچ مشروحتی بر کتاب حالات و مقامات م. امید اثر ایشان می‌نوشتیم. اما من به‌دلیل زیر این کار را نکرده‌ام. اول این که این کتاب استاد شفیع کدکنی ضعیف است و داختن به شقوق مختلف آن در برابر آن همه کارهای خوب و بسیار خوب این را روا نیست. فرم این که م. امید را حقیقتاً هیچ کس بهتر از استاد شفیع نمی‌شناسد. لازم است یادآور شوم که این مطلب را من پیش‌تر، مهرماه ۱۳۹۱، به‌صورت بخشی از مقاله «فرمالیسم و استاد شفیع» تحت عنوان یادآوری، آوردم. ولی اکنون آن را به عنوان پیش‌گفتار، کنار می‌آورم.

روز چهارشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۹۱، در روزنامه اعتماد شماره ۲۴۸۶، مطلبی را درباره زنده‌یاد اخوان ثالث خواندم و همچنین مطلبی را درباره کتاب استاد دکتر شفیع کدکنی، حالات و مقامات م. امید، چاپ دوم، که در همین روزنامه، مقاله، برخوردم به نیمه تعجب نویسنده‌اش آقای سیدفرزام حسینی نسبت به سبک و سبک‌ناپ استاد در اهمیت فرم، این که همه چیز فرم است. اما من که کم و بیش کارهای حضرت استاد را دنبال می‌کنم (و در گذشته بیشتر)، هیچ شگفت‌زده نشدم. ایشان سال‌هاست که مشغول تبلیغ اهمیت زبان و فرم است. و راست این است که در عصری که بشریت مترقی دارد عظیم‌ترین و ویرانگرانه‌ترین دوران آشتی‌جویی ایدئولوژیکی را می‌گذراند، این که استاد شهیری حوزه کارش، ادبیات، را کرسی خطابه‌های تئوریک قرار داده و احتمالاً توجه نداشته باشد که ممکن است تری

ناصوابی را به صورت یک دستگاهی فکری شیوع دهد، بنده نه تعجب می‌کنم نه راه چاره‌ای در شرایط کنونی برای آن می‌شناسم. می‌گویند، عصر جامعه مدنی است و معنی‌اش از نظر آقایان این است که هرکس رهبر است، به خصوص اگر استادی پرآوازه، آن هم ظاهراً در حوزه کارش چنین کند. آنگاه چه کسی جرأت خواهد کرد از حقیقت دفاع کرده از چنین استادی انتقاد کند. دل شیر می‌خواهد. و این جاست آن نتایجی که می‌تواند آغازی باشد برای یک نوع خودکامگی آکادمیک، وقتی که انتقاد نباشد. در حال، مناب استاد از فضای خاطره‌هایش با امید، در عین حال، جایگاهی می‌سازد با گهگاه هم در مقدمه و هم به خصوص در متن با لحنی استهزاءآمیز، از آقای انتقادی در برابر من گلابه کند. و در همین ارتباط، در مقدمه‌اش نقبی هم به جریان‌های سیاسی که در زمان او بر سر کار بوده و نتیجه می‌گیرد که روشنفکران ایران غالباً تقوای سیاسی ندارند. دیگر این که شعر سبید را شعر نمی‌داند (ص ۱۲۱، مربوط به سال ۴۲) و امروز نیز اصولاً اصطلاح «سر سبید» را قبول ندارد (مقدمه) و نیز، از طنز و طعنه‌ای که در گذشته بر نادر میرزا داشته، اظهار تأسف نموده و اضافه می‌کند که اکنون او را در شمار ده شاعر بزرگ ایران به رسم می‌داند. با این همه، من نمی‌خواهم به سخنان استاد درباره م. امید بپردازم. زیرا آن بده‌یاد را هیچ‌کس بهتر از استاد شفیع نمی‌شناسد حتی وقتی که گهگاه برخورد طعن‌آمیز کرده و در اهمیت او اغراق می‌کند (برای نمونه، در ص ۱۴۳، ایشان موقعیت امید را موقعیت مردم ایران، بعد از سلطه عرب، به مقایسه می‌گیرد با فراموشی این نکته که دولت ایران در آن هنگام، در سقوط از شکوه امپراتوری به جنگ بی‌امان بر سر حوض تیسر سرنوشت خود مشغول بود، و این یک، برعکس، خسته از مبارزه، به بی‌جنگی در آلودگی افتاده بود بنا به گفته خود استاد)، همچنان که در برخوردهای استاد شش‌پایه و شش‌پایه تبریزی نیز، گاهی آدم احساس می‌کند آن سخنان را صرفاً به این خاطر که یک استاد به نام می‌گوید باید پذیرفت. اما این که چرا استاد افسرده است و دلخور از اوضاع و روشنفکران و از سیاست، گمان کنم به حال و هوا و مواضع ایشان برگردد در وهله اول، و سپس، گویا به حوادث مراسم خاک‌سپاری امید. چنان که بنا به قول

خودشان، تمام آن ماجرا را ایشان نوشته‌اند ولی وصیت به چاپ آن بعد از مرگ خود کرده‌اند. اما دریغ می‌خورم، ای کاش، استاد این نوشته خود را با همه ادراک و احساسی که از محیط و آدم‌های دور و برش (روشنفکران) داشته، چاپ می‌کرد ولی در عوض، تحلیل خود از اشعار امید را از این احساس‌های یومیِ امروزی که البته با مقتضای هم به آن سال‌ها نداشته، عمدتاً آزاد می‌کرد. اگرچه تحلیل اشعار امید به تخصص در تاریخ سیاسی ایران در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ نیز نیاز دارد. و از آن رو، صرف مشاهدات یا تجربه‌های احساسی (که صرفاً کمک کناری برای یک محقق است) نمی‌تواند مبنای علمی در انجام این کار باشد.

به هر حال با فرض این که استاد خود در کتاب اخیرش حالات و مقامات م. / امید تصویر کرده است، پیش از آنکه نظر می‌رسد که گویی میان گرایش ایشان به جهانی شدن بر مبنای اندیشه میان‌رشته‌ای حوزوی - عرفانی ایرانی و فرمالیسم غربی، و گرایش روشن‌فکران به جهانی شدن بر مبنای التقاط میان روح ایرانی کالایی شده و مدرنیته غربی، هیچ امکان تلاقی باقی نمانده است. چنان‌که استاد در متن کتاب حالات و...، اگرچه همچنان به تحلیل شعر و هنر معتقد است و شاملو را (نه به‌عنوان اعلام موضعی علیه فردوسی و سعدی و...، بلکه اصلاً قابل قبول نیست بلکه) شاعری بزرگ می‌داند با شعر فرنگی (ص ۲۸۱)، استاد شعر منثور در آثار عرفانی ایران نیز اعتقاد زیادی داشت، ولی نفی ناگهانی شعر منثور در میان ایشان عجیب و به نوعی، انکار تحولات اجتماعی است و نادیده گرفتن خواب‌آلودگی روشن‌فکران زمانه. ملاحظه این ضرورت، محتوم اندیشه ترقی است. و ترقی، استاد را کنار امثال آقای دکتر مهدوی دامغانی و...، بیش از پیش به راه اعتقادی خود برای جهانی شدن، با اوصاف تعریف شده در بالا، پیش خواهد رفت جدا از توده روشنفکران ایران. گرایش به جهانی شدن، با اوصاف تعریف شده در بالا، به عنوان یک لایه وجدان اجتماعی ایرانیان. سنت فقط آثار مکتوب و عتیقه‌ها نیست. وجدان اجتماعی حال حاضر روشن‌فکران ایرانی نیز، سنت زنده است. بد و خوب‌اش ریشه در عهد عتیق نیز دارد. و درک نکردن این بخش از وجدان اجتماعی، کار را به گسیختگی رابطه میان نسل‌ها می‌کشانند. نفی و حفظ قانون زندگی است. بنابراین، کسی که به سنت پایبند

و به آن وفادار است چگونه می‌تواند به سنت زنده ولی تحول یافته امروز (نفی و حفظ) بی‌اعتقاد باشد. و برعکس، کسی که سنت زنده وجدان اجتماعی است چگونه می‌تواند دیالکتیک تولد خود را از زهدان تاریخ نفی کند. این نفی سلبی در هر دو طرف قضیه، گسیختگی و شکست به ارمغان می‌آورد، به‌خصوص اگر با تحقیر مردمان که سپس‌تر خواهیم دید، توأم باشد. تاریخ هرگز با تحقیر مردمان، حال نیکو یا بد نکرده است. برعکس...

بنابراین در این‌جا، لازم است که یک تصویری کلی از تغییر مواضع استاد شفییعی عرضه شود، به‌خصوص این‌که، به‌گمان من، ریشه بخش بزرگی از برخوردهایش با دیگران را می‌توان با آن توضیح داد.

«ذات زندگی جا... شعر است.» (موسیقی شعر، استاد شفییعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۵).

«این زندگی است که دگرگون می‌شود و صورتهای ادبی را دگرگون می‌کند.» (همان، ص بیست و یک)

لیکن درست در همان کتاب، در... مغایر با سخن بالا، می‌گوید:
«فرمالیسم اهمیت دادن به صورت و ساخت، و هنر چیزی جز همین کار نیست.» (همان، ص سی و یک)

«اصلاً در ادبیات و فلسفه و هنر، برخلاف علوم، ساختار است که در تحول است نه مبانی و مسایل.» (همان، ص سی و سه)

«این کتاب هم بازگوکردن بعضی از همان حرف‌های ازلی و ابدی در باب شعر و مسایل شعر است. صورتهای نو و کهنه یک نوع حرف است و شاید هم بشود گفت: فقط یک حرف است» (همان، ص سی و سه). یعنی تاریخ هنر چیزی جز تکرار و ایستایی نیست.

لیکن درست متناقض با سخن فوق، استاد همان‌جا چیز دیگری نیز می‌گوید:
«آن‌هایی که هنوز فرمالیسم را دشنام‌گونه به‌کار می‌برند تصویری که از فرم دارند چیزی است متناقض با معنی یا هدف یا ایدئولوژی و...» (همان، ص سی و یک)، اما

در جمله بالاتر گفته شده است که فقط یک حرف بیشتر نداریم؛ یعنی مبانی، مسایل، معنی، ایدئولوژی و... مطرح نیستند. آیا هیچ انسجامی میان دو عبارت نخستین و عبارت‌های دیگر هست؟ با این دید از فرمالیسم، استاد می‌گوید:

«امروز در مجلات و روزنامه‌ها کلمه فرمالیسم و فرمالیست را به عنوان یک دشنام به کار می‌برند. این از بقایای فرهنگ ژدانف‌زده عصر استالین است.» (همان، ص ۱۵۱ و یک)

آیا این که حق اصرار دارند تا حرفه‌ای و تخصصی کار کنند و از کارهای ژورنالیستی هر چه در مناسبت‌های مختلف ابراز بیزاری می‌نمایند، مگر تخصص در تاریخ شوروی و ارزش فرهنگی در عصر استالین دارند که به این مقوله ورود فرمودند؟

تناقض استاد از کجاست می‌گیرد؟ ایشان به عنوان شاعر بزرگ و تصویرپرداز زیبای زندگی، که روزگاری به مبارزه با امپریالیستی نیز باور عمیق داشت، از یکسو فکر می‌کند زندگی جان‌شعر است و از سوی دیگر چون مشخص نمی‌کند که در دیالکتیک رابطه میان فرم و محتوا، کدامیک از آن‌ها، در تحلیل نهایی، تعیین‌کننده است، از این رو، درحالی که فرمالیسم را مشخص با مبانی یا هدف یا ایدئولوژی... نمی‌داند، ولی ناگهان، در همان مقدمه دوم، نویسنده فاش کرده باشد لحظه پیش معنی، هدف و ایدئولوژی را با فرم در یگانگی دیده است، و خلوص عرفانی شرقی و باور عمیق به آموزه‌های دانشگاه‌های غربی می‌گوید: «المهم‌ترین حرفی که از دوران ماقبل سقراط تا امروز گفته شده است این است که هیچ هنرمند چیزی جز ایجاد فرم نیست» (موسیقی شعر، ص ۱۵۱ و یک)، این فاش‌شدن شرح غیر واقعی سیر هنر (برای آگاهی رک به: مقاله فرمالیسم و استاد شفیعی)، نکته‌ای است که از آن که مقدمه‌های یاد شده استاد را از انسجام انداخت، در سیر خود نیز به این جا رسیده: «هنر فرم است و فرم است و فرم است و دیگر هیچ» (حالات و مقامات م. امید، ص ۱۵). به نظر می‌رسد این تعریف حاصل یک دعوای نظری بوده باشد و دعوای دیگری نیز که در مراسم خاک‌سپاری امید بر اختلاف رابطه بنزین پاشیده

است. متأسفانه این سؤال برای همگان مطرح می‌شود که با یک‌جهتی شدن فرم یا صورت در نزد ایشان، منبعد آیا استاد دیگر می‌تواند با محیطی که به‌ویژه در کتاب *حالات و...* به انحاء مختلف از آن ابراز بیزاری می‌کند، خو کرده، آن را تحمل‌نماید؟ محیطی فراهم آمده از افرادی که استاد آن‌ها را با القاب زیر وصف و طعن می‌کند. این القاب ذاتاً مفهومی‌های عام و فراگیرند:

فای انتلکتوال

روشنفکران غالباً بی‌تقوای سیاسی

هوان‌پرستان تجلی که خود را در تاریکی جنگل گم می‌کنند

ژورنالیست‌های بی‌سواد و وطنی

حضرات متعصب

شاعر مدعی شعر امروز

مترجمان آبکی شعرهای خارجی

روشنفکران غرق در «جهانی‌شدن»: برای روشنفکران استاد می‌گوید، دو سوی تعارض میان سنت و هویت خویش را «مدعی شدن»، «این صف‌آرایی میان ایران را از یاد ببریم و "جهانی‌شدن" هست و خواهد بود. این گرایش‌ها نمی‌تواند آن دیگری را مجاب کند»^۱ (*حالات و...*، صص ۲۱۳-۲۱۴). با چنین حال و هوایی، طبیعی است که در پشت توصیف حالات و توجیه مواضع استاد، فردای کودتای ۲۸ مرداد، استاد آدم‌های امروزی را نیز هدف گرفته باشد، به بی‌شمار جملاتی که در عین حال، عام بوده و القای مصداق‌های فرازمانی می‌کنند:

«معصومیت دروغین و صمیمیت پر نیرنگ، کسانی که به بریدن آفتاب به‌صورت معجزه‌آسا فکر می‌کنند.» (ص ۱۱۹)

۱. لازم به توضیح است که استاد اسلامی ندوشن با کتاب *ایران را از یاد ببریم*، بر خلاف استاد شفیعی این دو سوی تعارض را قابل رفع می‌داند و معتقد به حل آن است. وانگهی، مهم‌تر آن که، این صف، خود، بخشی از لایه وجدان اجتماعی حال حاضر ایرانیان است و از این‌رو، مستقل از این که امروز چه پوسته‌ای دارد، بخشی از سنت زنده ایرانی است که ریشه در اعماق تاریخ این کشور دارد. از زاویه دیگر، نخستین پایه دموکراسی، قبول وجدان اجتماعی حال حاضر ایرانیان است به‌عنوان یک ملقمه تاریخی، تا تکامل مارپیچی آن در خط آزادی، پیشرفت و عدالت.

«نسل فریب‌خورده، ما آن‌ها نیستیم که بتوانیم پیش پای خودمان را ببینیم و روی پای خود ایستادگی کنیم.» (ص ۱۲۷)

«ناامید کردن از سرِ درستی و راستی بهتر از امید دادنِ دروغین است.» (ص ۱۲۸)

این‌گونه سخنان در تبیین شعر م. امید، در فصول مختلف این کتاب، کم نیست. من به‌همین بسنده می‌کنم. حقیقت آن است که استاد شفיעی در حالی که در کتاب‌های ارزنده‌اش، موسیقی شعر و ادوار شعر فارسی، از مشروطیت تا سقوط سلطنت ایران، عصر فرمالیستی آن‌ها چشم‌پوشی کنیم، در ارزیابی شعر معاصر ایران، فصل‌های این زمانه پرواز می‌کند و افقی روشن دارد، ولی در حالات و مقامات م. امید وضیعی ندارد. مصداق بارز این سخن مارکس است: درباره یک عصر، خود آن عصر نمیتواند قضاوت کند (نقل به مضمون). آن تاریخ‌نگار ادبی فکور و خلاق در کتاب *مفلس‌های عصر*، تا این‌جا (حالات و...) غایب است. اصلاً نیست. این‌جا، استاد شفיעی در روزنه‌ها حل و جوی از آن شده و در آستانه لبریزی احساس‌های شخصی و حسن ناامید و تسلیم و کل افراد دور و بر (روشنفکران)، افق تاریخی خود را از دست داده و تقریباً از نفس افتاده است؛ به‌گونه‌ای که در این موضع، دیدن این حقیقت مسلم برای ایشان غایب می‌شود: حقوق دموکراتیک طی یک دوران تاریخی (نفی و حفظ) به‌دست می‌آید. پیش از آن که ملتی هرگز نداشته چگونه می‌تواند آن را حفظ کرده، توسعه بخشد و بر روابط میان خود اعمال کند؟ بنابراین، چنانچه در نفی سلبی سنت زنده، روشنفکران پافشاری شود، معنی‌اش عملاً نفی سلبی کل وجدان اجتماعی ایرانیان است.

حقیقت آن است که کل روشنفکران مترقی با تعمیق بحران بورژوازی امپریالیستی، بیش از پیش به یک راه حل مترقی، مدرنیته ایرانی در راه آزادی، پیشرفت و عدالت، نزدیک خواهند شد و آن روز دور نیست. بنابراین، مایه مشترک نه تنها به‌طور عینی بلکه به‌لحاظ ذهنی نیز همچنان وجود دارد. این را نیز باید در کار استاد شفיעی نشان داد، وقتی که دارد از شعر حافظ سخن می‌گوید:

ناگفته پیداست که مفهوم «خرقه» و «جام جم» در طول تاریخ همواره در تحول است... اما تاریخ انسان چیزی جز حرکت در دو سوی این تناقض نیست تعارض خدا و ابلیس - و این همان امری است که آن را ارادهٔ معطوف به آزادی خواندیم و اگر کانت و... تاریخ را همچون سرگذشت آزادی تفسیر می‌کنند، شاید، در نهایت به چنین اندیشه‌ای نظر داشته‌اند. و این سخن به هیچ‌روی نقض اندیشه‌ای که تاریخ را نبرد طبقات می‌خواند نیز نیست. (زمینه/ اجتماعی شعر فارسی، نشر اختران - زمانه، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷).

من با سخن استاد شفیعی در این‌جا موافقم. آیا می‌توان امیدوار بود که استاد، ضمن الزام دیگران به رعایت حق ایشان و احترام به اعتقاداتشان، دست از تبلیغ روش خود برای بدرون متن رفتن (غرق شدن و گرویدن به عرفان) به‌عنوان تنها و تنها راه برای تحقیر بار عرفانی، بردارد؟ آیا ایشان می‌تواند ضمن حفظ اعتقاد خود به فرمالیسم، تنها تبلیغ فرمالیسم به‌عنوان تنها و تنها راه درک صحیح از هنر کند، و قبول تنوع کند در دست از رابطه میان سنت و مدرنیته؟ وگرنه، در رابطهٔ استاد با روشنفکران مقابلش به چه در می‌آید؟ استمرار و استوار، چندان روشن نخواهد بود.

وظیفهٔ خود می‌دانم از همسر فرنگیس خورشید که به‌خاطر من و پسر نیمه، از هیچ فداکاری دریغ نکرده و هر رنجی را به‌خاطر من دیده و حتی‌الامکان وسایل آسایش مرا در کارهای فرهنگی نیز فراهم کرده است، بابت وجودم سپاسگزاری کنم.

همچنین، از آقای محسن علی‌نژاد قمی که با حوصلهٔ تمام، و پاسخ‌های گهگاه آزارنده‌ام را تحمل کرده و از بذل هیچ کوششی در چاپ این کتاب کینت مطلوب دریغ نکرده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

محمد حسن شاهکویی

بابل، امرداد ۱۳۹۳